یادداشت

وقتی جهان دیگر راهبر ندارد

چرا ایران برای تثبیت جایگاه خود، باید از قدرت بازدارنده به قدرت قاعده‌ساز تبدیل شود؟

رحمت‌الله دریجانی

در تاریخ روابط بین‌الملل، دوره‌هایی وجود دارد که پایان یک جنگ یا ظهور یک قدرت، آغازگر نظمی تازه می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، نظم بین‌المللی بر پایه نهادهای جدید و رقابت دو ابرقدرت شکل گرفت و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده برای نزدیک به سه دهه توانست نقش قدرت مسلط جهان را ایفا کند. اما امروز نه جنگ‌ها به ایجاد نظم تازه منجر می‌شوند و نه هیچ قدرتی توانایی آن را دارد که قواعد مورد پذیرش اکثریت بازیگران را به‌تنهایی تعریف کند. جهان وارد مرحله‌ای شده است که ویژگی اصلی آن نه «بی‌قدرتی»، بلکه نبود یک راهبر مورد قبول است.

نگاهی به رخدادهای چند سال اخیر این واقعیت را آشکار می‌کند. جنگ اوکراین همچنان ادامه دارد، بحران غزه به یکی از پیچیده‌ترین منازعات معاصر تبدیل شده، تنش در شرق آسیا رو به افزایش است و رقابت بر سر فناوری، انرژی، داده و زنجیره‌های تأمین هر روز ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. در همه این پرونده‌ها، قدرت‌های بزرگ حضور دارند، اما هیچ‌یک نتوانسته‌اند بحران را به پایان برسانند یا نظمی پایدار ایجاد کنند. جهان نه به سمت آرامش حرکت می‌کند و نه به سمت یک رویارویی نهایی، بلکه در وضعیتی میان این دو گرفتار شده است.

این همان نقطه‌ای است که باید از کلیشه «جهان چندقطبی» عبور کرد. بسیاری از تحلیل‌ها از ظهور چندقطبی سخن می‌گویند، اما مسئله اصلی صرف افزایش تعداد قدرت‌ها نیست؛ مسئله این است که رقابت امروز دیگر بر سر اشغال سرزمین یا افزایش زرادخانه‌ها نیست؛ رقابت بر سر حق نوشتن قواعد آینده است. هر کشوری که بتواند استانداردهای فناوری، مسیرهای تجارت، شبکه‌های مالی، کریدورهای حمل‌ونقل یا ترتیبات امنیتی را تعریف کند، بدون آنکه لزوما بزرگ‌ترین ارتش جهان را داشته باشد، نفوذی پایدارتر به دست خواهد آورد.

از همین رو، ایالات متحده با وجود برتری نظامی و اقتصادی، بیش از هر زمان دیگری درگیر حفظ قواعدی است که طی دهه‌های گذشته ایجاد کرده است. چین نیز در تلاش است قواعد تازه‌ای متناسب با قدرت اقتصادی خود شکل دهد. روسیه می‌کوشد موازنه امنیتی را تغییر دهد و اتحادیه اروپا برای حفظ نقش خود بر ابزارهای اقتصادی و حقوقی تکیه کرده است. در واقع، رقابت اصلی دیگر بر سر «چه کسی قوی‌تر است» نیست، بلکه بر سر این است که «چه کسی قواعد بازی را می‌نویسد». برای ایران، این تحول یک تغییر عادی در محیط بین‌المللی نیست؛ تغییر در ماهیت بازی است. در گذشته، بسیاری از کشورها ناچار بودند جایگاه خود را در نظم ازپیش‌طراحی‌شده تعریف کنند، اما امروز خودِ نظم در حال بازتعریف است. این وضعیت، هم فرصت می‌آفریند و هم تهدید. فرصت از آن جهت که ساختار بین‌المللی انعطاف‌پذیرتر شده و قدرت‌های میانی می‌توانند نقش بیشتری ایفا کنند و تهدید از آن جهت که رقابت قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از تغییر موازنه شدیدتر از گذشته شده است.

ایران دقیقا در مرکز این پارادوکس قرار دارد. از یک سو، موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع عظیم انرژی، دسترسی به آب‌های آزاد، ظرفیت‌های انسانی و قرارگرفتن در مسیر کریدورهای بین‌المللی، امکان ایفای نقشی فراتر از گذشته را فراهم کرده است. از سوی دیگر، آمریکا، اسرائیل و برخی متحدان آنها تلاش می‌کنند هزینه تبدیل‌شدن ایران به یک بازیگر تعیین‌کننده را افزایش دهند. تحریم‌های اقتصادی، فشارهای دیپلماتیک، محدودیت‌های فناورانه، ائتلاف‌های امنیتی و رقابت اطلاعاتی، همگی در همین چارچوب قابل تحلیل هستند.

اما یک نکته مهم نباید نادیده گرفته شود: هدف این فشارها صرفا محدودکردن توان نظامی ایران نیست؛ هدف اصلی، جلوگیری از تبدیل‌شدن ایران به یکی از معماران نظم آینده منطقه است. کشوری که بتواند در طراحی ترتیبات امنیتی، انرژی، تجارت و حمل‌ونقل غرب آسیا نقش‌آفرین باشد، صرفا یک قدرت منطقه‌ای نخواهد بود، بلکه به بازیگری تبدیل می‌شود که حذف آن از معادلات، برای دیگران هزینه‌ساز است.

از همین‌جا پرسش اصلی پیش‌روی سیاست‌گذاران ایرانی شکل می‌گیرد: آیا ایران باید تمام توان خود را صرف مقاومت در برابر فشارها کند یا باید هم‌زمان پروژه‌ای بزرگ‌تر را دنبال کند؛ پروژه تبدیل‌شدن از یک قدرت بازدارنده به یک قدرت قاعده‌ساز؟ پاسخ به این پرسش، آینده جایگاه ایران را در دهه‌های پیش‌رو تعیین خواهد کرد. تجربه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد هیچ کشوری صرفا با اتکا به قدرت نظامی یا صرفا با دیپلماسی به جایگاهی پایدار دست نیافته است. آنچه قدرت‌های ماندگار را از دیگران متمایز می‌کند، توانایی آنها در ترکیب امنیت، اقتصاد، فناوری و دیپلماسی برای تولید نفوذ پایدار است.

به بیان دیگر، بازدارندگی می‌تواند مانع تحمیل اراده دیگران شود، اما به‌تنهایی قادر نیست جایگاهی پایدار در نظم بین‌المللی ایجاد کند.

ایران در سال‌های گذشته توانسته است ظرفیت‌های بازدارندگی خود را تا حد قابل توجهی توسعه دهد و همین امر در بسیاری از مقاطع، هزینه اقدام نظامی مستقیم علیه کشور را افزایش داده است. با این حال، اگر این ظرفیت به پیشران توسعه اقتصادی، فناوری و دیپلماسی تبدیل نشود، بخشی از اثر راهبردی خود را از دست خواهد داد. قدرت سخت زمانی ماندگار می‌شود که قدرت نرم و قدرت اقتصادی نیز آن را همراهی کنند. در نظم جدید، رقابت اصلی بیش از آنکه بر سر تصرف جغرافیا باشد، بر سر کنترل جریان‌هاست؛ جریان انرژی، تجارت، سرمایه، داده، فناوری، حمل‌ونقل و حتی استانداردهای فنی. کشوری که بتواند در این شبکه‌ها نقشی غیرقابل جایگزین ایفا کند، حتی در شرایط اختلاف سیاسی نیز به‌سادگی حذف نخواهد شد. از این منظر، موقعیت جغرافیایی ایران فقط یک مزیت طبیعی نیست؛ سرمایه‌ای راهبردی است که می‌تواند کشور را به حلقه اتصال شرق و غرب و شمال و جنوب تبدیل کند، مشروط بر آنکه این ظرفیت با سیاست‌گذاری اقتصادی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت و دیپلماسی فعال همراه شود. در اینجا، مفهوم «ژئواکونومی» اهمیت پیدا می‌کند. در دنیای امروز، کشورها بیش از آنکه از مسیر گسترش قلمرو نفوذ کنند، از مسیر گسترش شبکه‌های اقتصادی اثرگذار می‌شوند. اگر ایران بتواند در کریدورهای ترانزیتی، امنیت انرژی، صنایع دانش‌بنیان، اقتصاد دیجیتال و همکاری‌های فناورانه به بازیگری مؤثر تبدیل شود، وزن سیاسی آن نیز به‌صورت طبیعی افزایش خواهد یافت. در چنین شرایطی، تعامل با ایران برای دیگران یک انتخاب صرف نخواهد بود، بلکه به ضرورتی اقتصادی و امنیتی تبدیل خواهد شد.

از سوی دیگر، ایران برای ایفای نقش قاعده‌ساز، نیازمند دیپلماسی طراحی‌کننده است، نه صرفا دیپلماسی واکنشی. دیپلماسی طراحی‌کننده یعنی ارائه ابتکار برای امنیت منطقه‌ای، مشارکت در شکل‌دهی به کریدورهای حمل‌ونقل، حضور مؤثر در تدوین استانداردهای فناوری، گسترش همکاری با همسایگان و ایفای نقش فعال در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی. کشوری که فقط به رخدادها واکنش نشان می‌دهد، قواعد را دیگران برایش می‌نویسند؛ اما کشوری که ابتکار عمل را در دست می‌گیرد، در نوشتن قواعد آینده نیز سهم خواهد داشت. البته تحقق این هدف بدون اصلاحات داخلی نیز امکان‌پذیر نیست. اقتصاد رقابت‌پذیر، حکمرانی کارآمد، اعتماد عمومی، ثبات در تصمیم‌گیری، حمایت از نوآوری و توسعه فناوری، اجزای جدایی‌ناپذیر قدرت ملی هستند. هیچ کشوری فقط با اتکا به موقعیت جغرافیایی یا توان نظامی، جایگاهی پایدار در نظام بین‌الملل به دست نیاورده است. قدرت زمانی ماندگار می‌شود که ظرفیت‌های داخلی، توان خارجی را پشتیبانی کنند.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

عکس: عباس کوثری، شرق

ایران حمله‌ناپذیر

آسیب‌شناسی ساختاری و راهبردهای بازدارندگی همه‌جانبه

حسن فتاحی. فریدون علی‌مازندرانی

نظم جهانی در میانه یک بازآرایی بنیادین قرار دارد؛ جابه‌جایی قدرت از غرب به شرق، افول هژمونی یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی، رقابت شدید فناورانه و ظهور بازیگران نوین، محیط امنیتی شاره‌گون و پیش‌بینی‌ناپذیری را پدید آورده است. در این فضای گذار، مناطق بحران‌خیز خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری مستعد وقوع تنش‌های بزرگ هستند. ایران به عنوان کشوری با موقعیت ژئوپلیتیک منحصربه‌فرد، منابع عظیم انرژی و عمق استراتژیک منطقه‌ای، همواره در کانون محاسبات قدرت‌های بزرگ قرار داشته. پرسش بنیادینی که امروز باید بی‌پروا و بدون ملاحظات سیاسی و با رویکرد فراحاکمیتی به آن پاسخ داد، این است: چرا ایران در معرض تهدید حمله نظامی قرار دارد و چگونه می‌توان به معماری پدافندی‌ای دست یافت که هرگونه گزینه تهاجم علیه کشور را از ذهن دشمنان پاک کند؟ پاسخ به این پرسش نیازمند کالبدشکافی صریح ضعف‌های ساختاری (از نیروی هوایی تا شکاف‌های اجتماعی) و ترسیم یک سند بالادستی جدید برای «بازدارندگی همه‌جانبه» است. هدف این یادداشت، ارائه تحلیلی روشن و آینده‌نگر برای سیاست‌گذاران ارشد است تا نشان دهد «حمله‌ناپذیری» نه یک شعار، بلکه محصول اراده ملی برای بازسازی ساختاری هم‌زمان در عرصه‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی و دیپلماتیک است.

بخش اول: آسیب‌شناسی حمله‌پذیری ایران

برای تبدیل‌شدن به قدرتی که هیچ دشمنی هزینه حمله به آن را قابل قبول نداند، ابتدا باید فهمید شکاف‌های بازدارندگی امروز در کجا ریشه دارند. پنج عامل اصلی با تأکید بر حلقه‌های مفقوده تشریح می‌شود.

- **ضعف نظامی، با محوریت نیروی هوایی:** بارزترین روزنه حمله‌پذیری ایران، نبود بازدارندگی هوایی مؤثر است. ناوگان هوایی کشور عمدتا متکی بر جنگنده‌هایی با میانگین سنی بیش از ۳۵ سال است که در برابر نسل پنجم و ششم جنگنده‌های مدرن، امکان بقاپذیری بسیار کمی دارند. مشکل فقط فرسودگی سکوهای پروازی نیست؛ فقدان یک شبکه یکپارچه فرماندهی و کنترل مبتنی بر هوش مصنوعی، نبود هواپیماهای سوخت‌رسان راهبردی به تعداد کافی و آسیب‌پذیری سامانه‌های پدافندی در برابر جنگ الکترونیک پیشرفته، در مجموع «آسمان ناایمن» را برای کشور در یک سناریوی درگیری شدید ترسیم می‌کند. در حالی که دشمنان بالقوه سرمایه‌گذاری عظیمی روی مهمات دقیق دورایستا، پهپادهای رادارگریز و موشک‌های هایپرسونیک انجام داده‌اند، شکاف فناورانه در حوزه رهگیری، کشف و انهدام اهداف هوایی به‌سرعت در حال افزایش است. این ضعف ساختاری، نخستین وسوسه برای برنامه‌ریزان تهاجم است؛ زیرا تصور برتری هوایی مطلق در روزهای آغازین، می‌تواند محاسبه هزینه-فایده مهاجم را به‌شدت به نفع او تغییر دهد. بدون یک نیروی هوایی مدرن و چابک که با فناوری‌های نوینی همچون جنگ الکترونیک و سامانه‌های پدافند مدرن تلفیق شده باشد، دیگر مؤلفه‌های قدرت نظامی نیز در معرض فلج‌شدن قرار می‌گیرند.

- **فشارهای اجتماعی و بی‌اعتمادی عمومی:** دومین و شاید حیاتی‌ترین آسیب‌پذیری، وضعیت سرمایه اجتماعی و انسجام داخلی است. هرگونه تحلیل تهدید، فقط معطوف به توان سخت‌افزاری نیست؛ «اراده ملی برای دفاع» مهم‌ترین ضریب در معادله بازدارندگی است. تجربه اعتراضات گسترده سال‌های اخیر نشان داد شکاف میان سیستم و بخش‌های درخور توجهی از جامعه، به‌ویژه جوانان و زنان، عمیق و خطرناک است. هنگامی که گروه‌های بزرگی از مردم احساس کنند در تعریف «ما»ی ملی جایی ندارند و به حاشیه رانده شده‌اند، توان تحمل بار روانی و اقتصادی یک جنگ طولانی‌مدت فرو می‌پاشد. دشمن کاملا آگاه است که جامعه‌ای با زخم‌های بازِ تبعیض، رانت و بی‌عدالتی و بدون چشم‌انداز روشن برای آینده، هدف آسان‌تری برای عملیات روانی، بی‌ثبات‌سازی و فروپاشی از درون خواهد بود. بی‌اعتمادی عمومی، ظرفیت جذب شوک‌های بیرونی را به حداقل می‌رساند و این یعنی آسیب‌پذیری استراتژیک. ملتی که در آن شهروندان به «خودی» و «غیرخودی» تقسیم شوند، نمی‌تواند سپر انسانی و روانی محکمی در برابر تهدید وجودی باشد.

- **انزوای استراتژیک و نبود پیمان‌های امنیتی محکم:** در جهان امروز، حتی قدرت‌های بزرگ نیز برای کاهش هزینه‌های دفاعی و افزایش قدرت چانه‌زنی، در ساختارهای امنیتی جمعی مانند ناتو عضویت دارند. ایران اما در انزوای استراتژیک خطرناکی به سر می‌برد. فقدان هرگونه پیمان دفاعی الزام‌آور عملی با همسایگان یا قدرت‌های بزرگ، به معنای آن است که در صورت وقوع حمله، کشور باید کاملا تنها به دفاع بپردازد. بی‌اعتمادی متقابل با بسیاری از کشورهای منطقه، رقابت‌های ژئوپلیتیک حل‌نشده و عدم ارائه یک طرح صلح‌آمیز مبتنی بر منافع مشترک، محیط پیرامونی را به‌جای «کمربند امنیتی» به «حلقه بحران» تبدیل کرده است. این انزوا، فضای مانور دیپلماتیک را محدود، هزینه‌های لجستیکی دفاع را افزایش و امکان ائتلاف‌سازی علیه ایران را آسان می‌کند. دشمن می‌داند می‌تواند بدون نگرانی از واکنش یک بلوک قدرتمند حامی ایران، برای یک ماجراجویی نظامی برنامه‌ریزی کند.

- **اقتصاد ضعیف و وابسته به نفت:** هیچ کشوری بدون پشتوانه اقتصادی قوی، قادر به ایجاد بازدارندگی پایدار نیست. اقتصاد ایران از دو بیماری مزمن رنج می‌برد: نخست، وابستگی ساختاری به درآمدهای نفتی که بودجه کشور را گروگان نوسانات بازار جهانی و تحریم‌ها کرده است؛ دوم، شکنندگی در برابر تحریم‌های فناورانه که دسترسی به قطعات، مواد اولیه و دانش فنی را برای صنایع دفاعی و زیرساخت‌ها دشوار می‌کند. در صورت یک درگیری طولانی‌مدت، اقتصاد ایران توان تأمین منابع مالی برای تداوم عملیات‌های پیشرفته، بازسازی خرابی‌ها و حفظ سطح حداقلی رفاه را نخواهد داشت. علاوه بر این، فساد سیستماتیک، ناکارآمدی و اقتصاد رانتی، منابع محدود را پیش از آنکه به توان دفاعی تبدیل شوند، هدر می‌دهند. دشمن به‌خوبی می‌داند فشار اقتصادی هوشمند، می‌تواند موتور محرکه ماشین جنگی ایران را پس از شروع درگیری خاموش کند.

- **نقش قدرت‌های جهانی (آمریکا، روسیه، چین):** در نهایت، محاسبات قدرت‌های بزرگ نقشی تعیین‌کننده در احتمال حمله به ایران ایفا می‌کند. برای آمریکا، ایران همواره یک کارت در بازی بزرگ رقابت با چین و روسیه بوده است؛ اگر منافع واشینگتن ایجاب کند و هزینه حمله را (به دلیل ضعف‌های داخلی ایران) قابل مدیریت ببیند، محدودیت‌های اخلاقی و حقوقی مانعی جدی ایجاد نخواهند کرد. روسیه به ایران نه به عنوان یک متحد استراتژیک ابدی، بلکه به عنوان یک اهرم در مذاکرات خود با غرب می‌نگرد؛ در شرایطی که کرملین نیاز به امتیازگیری از غرب داشته باشد، مسئله ایران می‌تواند به‌راحتی در معامله‌ای بزرگ‌تر معاوضه شود. چین نیز با وجود سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، محتاطانه رفتار می‌کند و هرگز امنیت انرژی و منافع کلان خود را فدای یک درگیری نظامی در غرب آسیا نخواهد کرد. در واقع، در غیاب یک پیمان امنیتی رسمی با هریک از این قدرت‌ها، ایران برای آنها یک «دارایی قابل معامله» است. هرچه ایران ضعیف‌تر و منزوی‌تر باشد، هزینه چشم‌پوشی قدرت‌ها از آن کمتر و سناریوی حمله به آن محتمل‌تر می‌شود.

بخش دوم: راهبردهای کلان برای ایرانِ حمله‌ناپذیر

برای خروج از چرخه آسیب‌پذیری، نیازمند یک «تکان بزرگ» در تمام ارکان حکمرانی هستیم. راهبردهای زیر نه یک فهرست آرزومندانه، که الزامات بقا در نظم نوین جهانی هستند.

- **بازتعریف ساختار نظامی با اولویت تحول هوایی و فناوری‌های نوین:** نخستین و فوری‌ترین اقدام، بازسازی بنیادین نیروی هوایی به عنوان ستون‌فقرات بازدارندگی است. این بازسازی فقط خرید چند اسکادران جنگنده نیست، بلکه ایجاد یک «سامانه یکپارچه رزم هوایی» بر پایه فناوری‌های تحول‌آفرین است. باید با یک برنامه بلندمدت، جنگنده‌های رادارگریز نسل پنجم و ششم با قابلیت شبکه‌شدگی بالا، سامانه‌های پدافندی چندلایه با توان درگیری با موشک‌های هایپرسونیک و پهپادهای پنهان‌کار و سکوهای جنگ الکترونیک پیشرفته وارد ساختار دفاعی شوند. اما کلید طلایی تحول در اینجاست: پادگان‌های نظامی باید به مراکز پژوهشی-فناورانه متصل شوند. آزمایشگاه‌های دانشگاه‌های برتر کشور، پژوهشگاه‌های هوش مصنوعی و شرکت‌های دانش‌بنیان باید به‌طور مستمر با مراکز دفاعی در حوزه‌هایی همچون موشک‌های فراصوت، رایانش کوانتومی، هوش مصنوعی نظامی (برای تحلیل داده‌های میدان نبرد، شناسایی تهدیدات و مدیریت خودکار صحنه نبرد)، توسعه ماهواره‌های شناسایی با قدرت تفکیک بالا و سامانه‌های تهاجم و دفاع سایبری همکاری کنند. ارتش آینده، ارتشی نیست که صرفا سرباز و تانک داشته باشد؛ شبکه‌ای از سامانه‌های خودکار، اپراتورهای نخبه و پلتفرم‌های بدون سرنشین است که در یک محیط اطلاعاتی-امنیتی واحد عمل می‌کند. این تحول، بازدارندگی را از حالت ایستا به چابک تغییر خواهد داد.

- **عدالت و انسجام داخلی؛ شالوده امنیت ملی:** هیچ بازدارنده نظامی‌ای بدون پشتیبانی یک ملت منسجم کارگر نخواهد افتاد. شرط اول انسجام، «عدالت» است، نه شعار آن. باید رانت، سهمیه‌بندی‌های خفه‌کننده و اختلاس را نه به عنوان تخلف، که به عنوان «موانع مستقیم امنیت ملی» جرم‌انگاری کرد. رانتی که استعداد را سرکوب می‌کند، مستقیما یک سرباز را از انگیزه دفاع تهی می‌کند. سیاست «خودی و غیرخودی» باید کاملا کنار گذاشته شود؛ ایران متعلق به همه ایرانیان است و هر شهروندی که حقوقش نقض شود، از سرمایه اجتماعی حاکمیت -هرکسی که باشد- کاسته می‌شود. این بدان معناست که منافع ملی باید بر منافع جناحی و گروهی ترجیح یابد. در گام بعدی، سیاست‌مداران و مدیران باید به متخصصانی آموزش‌دیده با درک عمیق از تحولات جهان بدل شوند، نه افرادی که صرفا براساس وفاداری‌های سیاسی انتخاب می‌شوند. تبدیل نهادهای حکومتی به سازوکارهایی مبتنی بر شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی، اعتماد عمومی را ترمیم می‌کند. ملتی که طعم عدالت و احترام را بچشد، خود به مستحکم‌ترین دیوار دفاعی در برابر هر تجاوزی تبدیل خواهد شد.

- **اقتصاد هوشمند؛ عبور از نفت اما حفظ آن به عنوان اهرم قدرت:** اقتصاد ایران باید از وابستگی بیمارگونه به نفت خلاص شود، اما نفت نباید بی‌خاصیت شود؛ باید از آن به عنوان یک اهرم هوشمند قدرت در دیپلماسی انرژی استفاده کرد. راهبرد عبور از اقتصاد نفتی به معنای حذف یکباره آن نیست، بلکه به معنای ایجاد یک موتور اقتصادی قدرتمند در حوزه‌های فناوری اطلاعات، انرژی‌های تجدیدپذیر، تولید دانش‌بنیان و اقتصاد خلاق است. برای این کار، مبارزه همه‌جانبه با فساد نه یک ضرورت اخلاقی، که یک ضرورت دفاعی است. هر دلار اختلاس‌شده، یک قطعه جنگنده پیشرفته را از دسترس دور می‌کند. باید زیرساخت‌های اقتصاد دیجیتال به‌سرعت توسعه یابد و دسترسی به شبکه جهانی اطلاعات نه به عنوان تهدید، بلکه به عنوان میدان نبرد اقتصادی قرن بیست‌ویکم فهم شود. اقتصاد هوشمند، اقتصادی است که بتواند در زمان تحریم، مسیرهای جایگزین تأمین مالی و فناوری را بلافاصله فعال و هزینه جنگ اقتصادی را برای دشمن به‌قدری بالا ببرد که آن را ناپایدار کند.

- **انرژی هسته‌ای به عنوان ابزار قدرت ملی، نه شعار ایدئولوژیک:** برنامه هسته‌ای ایران یک سرمایه عظیم ملی است که متأسفانه گاه در لفافه شعارهای ایدئولوژیک و تقابل‌جویانه، بخش عمده‌ای از مشروعیت و جذابیت داخلی و بین‌المللی خود را از دست داده است. برای تبدیل این فناوری به یک ابزار واقعی بازدارندگی و قدرت، باید آن را به‌طور شفاف برای مردم تبیین کرد: انرژی هسته‌ای یعنی برق پایدار و ارزان برای صنایع پیشرفته، یعنی تولید رادیوداروها برای درمان سرطان، یعنی فناوری‌های نوین در کشاورزی و مدیریت منابع آب. وقتی شهروندان ببینند این برنامه مستقیم در رفاه و امنیت زیستی‌شان مؤثر است، خود به بزرگ‌ترین مدافع آن تبدیل می‌شوند. در سطح بین‌المللی نیز باید از این ظرفیت به عنوان یک برگ برنده برای تعامل هوشمندانه استفاده کرد، نه یک ابزار تقابل که تحریم‌های جدید را فرامی‌خواند. یک برنامه هسته‌ای توانمند و مبتنی بر منافع ملموس، قدرت چانه‌زنی ایران را افزایش می‌دهد.

- **دیپلماسی فعال منطقه‌ای و جهانی؛ از انزوا تا همبستگی استراتژیک:** آخرین تیردان بازدارندگی، خروج از انزوای استراتژیک از طریق یک دیپلماسی چندلایه و هوشمند است. باید با همسایگان، «پیمان‌های امنیتی-اقتصادی» منعقد کرد که در آن صلح و آرامش منطقه، یک سود مشترک و حمله به هر عضو، تجاوز به کل شبکه تلقی شود. پیشنهاد یک «سازمان همکاری و امنیت خلیج فارس» که تمام قدرت‌های ساحلی را دربرگیرد، می‌تواند بازی را تغییر دهد. صلح منطقه‌ای نه یک امتیاز به رقبا، که بزرگ‌ترین خدمت به منافع ملی ایران است؛ چراکه هزینه دفاع را کاهش و تمرکز بر توسعه را افزایش می‌دهد. هم‌زمان، باید با قدرت‌های جهانی به‌صورت هوشمندانه تعامل کرد؛ نه تقابل بی‌نتیجه ایدئولوژیک که هزینه‌ها را سرسام‌آور می‌کند و نه اعتماد بی‌پشتوانه که به وابستگی می‌انجامد. دیپلماسی ایران باید یک بازی چندبعدی باشد: پیوندهای فناورانه با شرق، مذاکرات عمل‌گرایانه با غرب و رهبری یک بلوک عدم تعهد نوین در جنوب جهانی. کشوری که بتواند خود را در شبکه‌ای از منافع متقابل جای دهد، از گزند «حمله منفرد» مصون خواهد ماند.

نتیجه‌گیری

بازدارندگی همه‌جانبه یک وضعیت ساکن نیست؛ یک فرایند پیوسته از «روزآمدسازی» در تمام سطوح قدرت ملی است. ایران حمله‌ناپذیر، ایرانی است که در آن نیروی هوایی با هوش مصنوعی آسمان را قفل کرده، جامعه با طعم عدالت متحد شده، اقتصاد با فناوری و دانش تپش دارد، انرژی هسته‌ای رفاه می‌آفریند و دیپلماسی، تنهایی استراتژیک را به همبستگی بدل کرده است. فقط در این شرایط است که جمله نهایی به حقیقت می‌پیوندد: حمله به ایران باید به‌قدری پرهزینه باشد که هیچ دشمنی حتی به آن فکر نکند. اما شرط اساسی تحقق این آینده یک چیز است و آن «جهان‌بینی مناسب» در تمام سطوح تصمیم‌گیری. سیاست‌گذاران باید درک درست و به‌روزی از نظم نوین جهانی، فناوری‌های تحول‌آفرین و مفهوم واقعی منافع ملی داشته باشند. جهان‌بینی‌ای که هنوز در پیچ و خم تقسیم‌بندی‌های قرن بیستمی، توهم توطئه یا ساده‌انگاری رقبا گرفتار است، راهبردی برای قرن بیست‌ویکم تدوین نخواهد کرد. نیاز به پرورش نسلی از مدیران و فرماندهان داریم که به زبان داده، الگوریتم و ژئواکونومیک مسلط باشند و بتوانند روایت نوینی از قدرت ایران ارائه دهند. هشدار نهایی کاملا جدی است: زمان به‌سرعت در حال گذر است. فاصله فناورانه هر روز بیشتر می‌شود، صبر اجتماعی حد و مرزی دارد و رقبای منطقه‌ای و جهانی در حال ائتلاف‌سازی‌های بی‌سابقه‌اند. اگر این تحولات ساختاری، شجاعانه و بدون تأخیر آغاز نشود، سناریوی حمله‌های بزرگ بعدی از یک احتمال دور، به گزینه‌ای روی میز و نهایتا به واقعیتی تلخ بدل خواهد شد. اکنون لحظه انتخاب میان «بازسازی ساختاری» و «خطر وجودی» است. ایران قوی، تنها راه تضمین ایران جاودان است.

ایران حمله‌ناپذیر، ایرانی است که در آن نیروی هوایی با هوش مصنوعی آسمان را قفل کرده، جامعه با طعم عدالت متحد شده، اقتصاد با فناوری و دانش تپش دارد، انرژی هسته‌ای رفاه می‌آفریند و دیپلماسی، تنهایی استراتژیک را به همبستگی بدل کرده است. فقط در این شرایط است که جمله نهایی به حقیقت می‌پیوندد: حمله به ایران باید به‌قدری پرهزینه باشد که هیچ دشمنی حتی به آن فکر نکند

یادداشت

مصائب دفاع از حریم افکار عمومی

ادامه از صفحه اول

در کنار این فشارهای ساختاری و اقتصادی، روزنامه‌نگاران ایرانی در شبکه‌های اجتماعی نیز با لایه دیگری از فشار مواجه‌اند. آنان با انتشار یک گزارش، انتخاب یک تیتر یا حتی خودداری از بازنشر ادعایی تأییدنشده، ممکن است از دو سوی طیف‌های سیاسی، هدف حملات شخصی و سازمان‌یافته قرار گیرند. از یک سو، گروه‌های سازمان‌یافته سایبری، هر پرسش یا روایت مستقلی را برنمی‌تابند و آن را نشانه خیانت یا آب به آسیاب دشمن ریختن معرفی می‌کنند. از سوی دیگر، بخشی از کاربران خشمگین و هیجان‌زده، هرگونه احتیاط حرفه‌ای یا مرزبندی با اخبار جعلی را به‌مثابه مزدوری یا همدستی با وضع موجود قلمداد می‌کنند. تداوم این فحاشی‌ها، برچسب‌زنی‌ها و پرونده‌سازی‌ها صرفا یک بداخلاقی مجازی نیست، بلکه ابزاری برای فرسوده‌کردن روزنامه‌نگار و تحمیل سکوت بر صداهای مستقل است. در این فضای مسموم، خبرنگار پیش از نوشتن هر کلمه، به‌جای آنکه فقط بپرسد «آیا این خبر دقیق و قابل اتکاست؟»، ناچار است از خود بپرسد: «این‌بار کدام گروه به من حمله خواهد کرد؟». با وجود تمام این فشارها، اگر قرار است از استعاره خبرنگار به‌مثابه مدافع کشور استفاده کنیم، باید ماهیت این دفاع را به‌درستی بشناسیم. خبرنگار اگر سرباز است، سرباز حقیقت است، نه سرباز فرمان‌بردار نهادهای رسمی. ساختار حرفه او با یک سرباز نظامی تفاوت ماهوی دارد؛ مافوق خبرنگار، یک مقام اداری یا سیاسی نیست که دستوراتش بی‌چون‌وچرا اجرا شود. معیار او منافع عمومی، وجدان حرفه‌ای، استانداردهای راستی‌آزمایی و پرسشگری است. دفاع از افکار عمومی را نباید با تبلیغات یا تکرار بی‌چون‌وچرای بولتن‌های رسمی اشتباه گرفت. خبرنگار دقیقا در لحظه‌ای از امنیت کشورش دفاع می‌کند که تن به انتشار اخبار نادرست نمی‌دهد، از منابع مختلف سؤال می‌پرسد، میان واقعیت و تبلیغات مرز می‌گذارد و اجازه نمی‌دهد جای خالی اطلاعات معتبر با شایعه و هراس پر شود. رسانه‌ای که اشتباهات خود را می‌پذیرد و تلفات و خسارت‌ها را مسئولانه توضیح می‌دهد، در حال تولید سرمایه اجتماعی است؛ سرمایه‌ای که بخشی ضروری از تاب‌آوری ملی در روزهای بحران است. هفدهم مرداد، سالروز شهادت محمود صارمی در مزارشریف، یادآور تلاش کسانی است که کوشیدند در دشوارترین روزها، پلی هرچند شکننده میان جامعه و واقعیت باقی بمانند؛ تعهدی دشوار به ثبت واقعیت در زمانه‌ای که بسیاری برای پنهان‌کردن یا مصادره حقیقت تلاش می‌کنند. اما تجلیل از این فداکاری با پیام‌های رسمی و اهدای شاخه‌گل محقق نمی‌شود. نمی‌توان در روز بحران از خبرنگار انتظار داشت دوشادوش مدافعان کشور از حریم افکار عمومی دفاع کند، اما بدیهی‌ترین حقوقش را نادیده گرفت. قدردانی واقعی از روزنامه‌نگار، تضمین امنیت شغلی، دسترسی پایدار و بدون اختلال به اینترنت و پلتفرم‌های ارتباطی، پرهیز از امنیتی‌کردن فعالیت حرفه‌ای خبرنگاران، به‌رسمیت‌شناختن استقلال حرفه‌ای و حمایت در برابر قلدری‌های سایبری است. این موارد امتیاز ویژه نیستند، بلکه بخش جدایی‌ناپذیر زیرساخت دفاع از منافع ملی‌اند. کشوری که می‌خواهد صدای روایتش در میان انبوه روایت‌های جنگ گم نشود، باید پیش از هر چیز، حافظ جان، نان و شأن کسانی باشد که این روایت‌ها را می‌بینند، می‌سنجند و ثبت می‌کنند. کشوری که خبرنگارانش را در روزهای دشوار تنها نمی‌گذارد، اجازه نمی‌دهد دیگران به‌تنهایی روایت و تاریخش را بنویسند.

باید تسلیم زور شد یا نه؟

ادامه از صفحه اول

نمی‌دانم آیا کسانی که از چنین منظری به ماجرا نگاه می‌کنند متوجه هستند چه می‌گویند. این منطق یعنی مشروطه غلط است که خواست قدرت شاه را محدود کند و به توپ بستن لیاخوفی مجلس شورا حق محمدعلی شاه بود و اشغال ایران در شهریور ۲۰ هم درست بود و حتی همین‌ها که امروز از حصر شاکی هستند هم بی‌جا می‌کنند و کلا صاحبان قدرت هرکاری که می‌کنند، چون زور دارند، باید به آن گردن نهاد. کل ماجرا همین است. آیا در زندگی باید بگوییم در کف شیر نر خون‌خواره‌ای/ غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟ یا اینکه بر این باور باشیم که ضروری است جلوی زورگو بایستیم و نباید تسلیم زور شد؟ این داستان سر دراز دارد.